Justice Administration of Tehran Province

Judgment

https://www.Ghazavat.org

Online ISSN: 3060-7809
Print ISSN: 1735-1227
Volum:26 – Issue:127
Autumn 2026

Alternative Claim in Civil Procedure (With an Emphasis on Iranian Judicial Proceedings)

Ehsan Bahramy[1]

1. Assistant Prof., Department of Private law, Faculty of Law, University of Science and Culture, Tehran, Iran. e.bahrami@usc.ac.ir

Article Info

Article type:
Scientific Article

Received:
2025/12/20
Received in revised form:
2026/02/07
Accepted:
2026/06/04

Keywords:
Multiple Sequential Causes of Action; Admissibility of Alternative Claims; Paragraph 9 of Article 84 of the Civil Procedure Code; Division of an Estate; Multiple Sequential Claims for Relief; Speculative or Contingent Claim; Uncertain (Non-Definite) Claim.

Abstract

As a general rule, the inclusion of at least one claim for relief and one cause of action is sufficient to file a lawsuit and have it adjudicated. For example, a claimant who alleges that the defendant borrowed their vehicle but refuses to return it may bring an action against the person in possession, seeking the "restitution of the vehicle" on the ground of "being deemed usurpation" (Article 631 of the Civil Code). However, there are cases in which the claimant is unaware of certain factual circumstances, and this lack of knowledge leads him to formulate multiple claims for relief in alternative and in a sequential order. For instance, in the foregoing example, the claimant may have no information as to whether the vehicle still exists or has been destroyed. Consequently, in the remedy sought section, he may request "a judgment ordering the defendant to return the vehicle or, in the event that the vehicle has been destroyed, a judgment ordering the defendant to deliver an equivalent vehicle. This situation, which has given rise to the term "alternative claim" in civil procedure law, is accompanied by the following questions: First, is the remedy sought the sole factor leading to the emergence of an alternative claim, or can another element—such as the cause of action—also give rise to a different conception of an alternative claim? Second, what is the relationship between the concept of an alternative claim and related concepts, namely an "uncertain (non-definite) claim" and a "speculative or contingent (non-certain) claim"? and Third, how should a court deal with an alternative claim? Answering these questions through a descriptive–analytical method and by relying on library-based sources constitutes the main objective of the present article. Drawing upon numerous judicial awards, the article concludes, first, that the remedy sought is not the sole factor rendering a claim as alternative; rather, an alternative claim may also be conceived on the basis of the cause of action. Second, despite the apparent similarities between alternative claim and non-definite claim and uncertain claim, these concepts are distinct and fundamentally different from one another; therefore, hearing an alternative claim without issuing a notice to cure defects is the appropriate approach for addressing such claim.

How To Cite
Bahramy, Ehsan. (2026). Alternative Claim in Civil Procedure (With an Emphasis on Iranian Judicial Proceedings). Journal of Judgment, 127(3), 23-44. http//doi.org/10.22034/judg.2026.2081381.1649

DOI
10.22034/judg.2026.2081381.1649

©2025 The Author(s): This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, As long as the original authors and sources are cited. No permission is required from the authors or the publishers.

Publisher
Publications of the Judiciary of Tehran Province

آموزش دادگستری
استان تهران

فصلنامه قضاوت

https://www.Ghazavat.org

شاپای الکترونیکی: ۷۸۰۹-۳۰۶۰
شاپا چاپی: ۱۲۲۷-۱۷۳۵
دوره: ۲۶ ـ شماره: ۱۲۷
پاییز ۱۴۰۵

دعوای جایگزین در دادرسی مدنی (با تأکید بر رویهٔ قضایی)

احسان بهرامی[۱]

۱. استادیار، گروه حقوق خصوصی، دانشکده حقوق، دانشگاه علم و فرهنگ، تهران، ایران. رایانامه: e.bahrami@usc.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: علمی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۴/۰۹/۲۹
تاریخ بازنگری:
۱۴۰۴/۱۱/۱۸
تاریخ پذیرش:
۱۴۰۵/۰۳/۱۴

کلیدواژه:
اسباب متعدد طولی، استماع دعوای جایگزین، بند ۹ مادهٔ ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی، تقسیم ترکه، خواسته‌های متعدد طولی، دعوای ظنی یا احتمالی (غیرجزمی)، دعوای مردد (غیرمنجز).

چکیده

درج حداقل یک خواسته و یک سبب اصولاً برای اقامهٔ دعوا و رسیدگی به آن کفایت می‌کند. برای مثال، خواهان که مدعی است خوانده، خودروی او را به عاریه گرفته است، اما از رد آن امتناع می‌کند، می‌تواند دعوایی به خواستهٔ «استرداد خودرو» با سببِ «در حکم غصب» (مادهٔ ۶۳۱ قانون مدنی) علیه متصرف مزبور اقامه کند. با این حال، گاه پیش می‌آیدَ که خواهان از برخی از واقعیت‌ها بی‌اطلاع است و همین موضوع، او را به سمت‌وسوی طرح خواسته‌های متعدد به نحو طولی رهنمون می‌سازد. برای نمونه، در مثالی که پیش‌تر بیان شد، خواهان اطلاعی از بقا یا اتلاف خودرو ندارد؛ به همین دلیل در ستون خواسته «صدور حکم بر محکومیت خوانده به استرداد خودرو و در صورت اتلاف خودرو، صدور حکم بر محکومیت نام‌برده به تحویل مثل خودرو» را درج می‌کند. این وضعیت که به پیدایش اصطلاح «دعوای جایگزین» در حقوق دادرسی مدنی منجر می‌شود، با این پرسش‌ها همراه است: نخست، آیا صرفاً طرح خواسته‌های متعدد طولی، عامل پیدایش دعوای جایگزین محسوب می‌شود یا عامل دیگری مانند «سبب دعوا» نیز می‌تواند مفهوم دیگری از دعوای جایگزین را پیش بکشد؟ دوم، چه ارتباطی بین مفهوم دعوای جایگزین با مفاهیم مرتبط یعنی «دعوای مردد (غیرمنجز)» و «دعوای ظنی و احتمالی (غیرجزمی)» وجود دارد؟ سوم، تکلیف دادگاه در رویارویی با دعوای جایگزین چه خواهد بود؟ پاسخ به این پرسش‌ها به روش توصیفی ـ تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، هدف اصلی از این نوشتار است. در این پژوهش، ضمن بهره‌گیری از آرای قضایی متعدد، این نتیجه به دست می‌آید که اول، عامل جایگزین محسوب‌شدن دعوا فقط خواسته نیست، بلکه دعوای جایگزین به اعتبار سبب نیز قابل تصور است. دوم، به‌رغم مشابهت ظاهریِ دعوای جایگزین با دعوای غیرمنجز و غیرجزمی، مفهوم آن‌ها از یکدیگر متمایز و متباین است و در نهایت، استماع دعوای جایگزین بدون ارسال اخطار رفع نقص، راهکار مناسب مواجه با چنین دعوایی است.

استناد

بهرامی، احسان. (۱۴۰۵). دعوای جایگزین در دادرسی مدنی (با تأکید بر رویهٔ قضایی)، فصلنامه قضاوت، ۱۲۷(۳)، ۲۳-۴۴.

http//doi.org/ 10.22034/judg.2026.2081381.1649

DOI 10.22034/judg.2026.2081381.1649

ناشر انتشارات دادگستری کل استان تهران

CC BY

مقدمه

همان‌گونه که از بندهای ۳ و ۴ مادهٔ ۵۱ قانون آیین دادرسی مدنی پیدا است، درج حداقل یک خواسته و یک سبب اصولاً برای اقامهٔ دعوا و رسیدگی به آن کفایت می‌کند. برای نمونه، خواهان که مدعی است خوانده، خودروی او را غصب کرده است و از رد آن امتناع می‌کند، می‌تواند دعوایی به خواستهٔ «استرداد [رد] خودرو» و با سبب «غصب» علیه غاصب مزبور اقامه کند.

با این حال، گاه پیش می‌آید که خواهان از برخی از واقعیت‌ها بی‌اطلاع است و همین موضوع، او را به سمت‌وسوی طرح خواسته‌های متعدد به نحو طولی هدایت می‌کند. برای مثال، در همان «دعوای استرداد خودرو» که پیش‌تر بیان شد، دو حالت تصور می‌شود: در حالت نخست، خواهان که خوانده را هر روز در حال رفت‌وآمد با خودروی خویش مشاهده می‌کند، می‌داند و یقین دارد که خودرو تلف یا اتلاف[1] نشده است؛ به همین علت، هیچ‌گاه دعوای مطالبهٔ مثل یا قیمت خودرو طرح نمی‌کند. در حالت دوم اما، خواهان اطلاعی از بقا یا تلف یا اتلاف خودرو ندارد؛ به همین دلیل، دو خواسته «استرداد خودرو» و «مطالبهٔ مثل خودرو» را در طول یکدیگر مطرح می‌کند. به عبارت بهتر، در وضعیت اخیر، خواهان در ستون خواسته، «صدور حکم بر محکومیت خوانده به استرداد خودرو و در صورت تلف [یا اتلاف] خودرو، صدور حکم بر محکومیت خوانده به تحویل مثل خودرو» را خاطرنشان می‌سازد. باری، حالت دوم همان است که در این نوشتار با عنوان «دعوای جایگزین» از آن یاد می‌شود؛ چه آنکه خواهان دو خواسته را به نحو طولی و جایگزین مطرح می‌کند؛ به این صورت که اگر خواستهٔ نخست از سوی دادگاه پذیرفته نشد، خواستهٔ دوم رسیدگی شود.

پژوهش حاضر بر سه مسئلهٔ محوری استوار است: اول، تعیین معیار تشخیص دعوای جایگزین؛ بدین معنا که آیا صرفاً طرح خواسته‌های متعدد طولی، عامل پیدایش دعوای جایگزین محسوب می‌شود یا عامل دیگری مانند «سبب دعوا» نیز می‌تواند مفهوم دیگری از دعوای جایگزین را بیان کند؟ دوم، چه ارتباطی بین مفهوم دعوای جایگزین با مفاهیم مرتبط یعنی «دعوای مردد (غیرمنجز)» و «دعوای ظنی و احتمالی (غیرجزمی)» وجود دارد؟ سوم، تکلیف دادگاه در مواجه با دعوای جایگزین چه خواهد بود؟ آیا دادگاه مکلف به شنیدن این دعوا است یا می‌بایست با قرار قاطع، پاسخ منفی به آن بدهد یا اینکه راه میانه که همان ارسال اخطار رفع نقص است، موجه است؟

در پاسخ به این پرسش‌ها، پیشینهٔ بحث در دو بخش کتاب‌ها و مقالات بررسی می‌شوند. در خصوص کتاب‌ها، هرچند در بیشتر آثار، آنجا که حقوقدان‌ها دربارهٔ خواسته و سبب دعوا بحث

---

۱. علت تأکید نگارنده بر واژگان «تلف» و «اتلاف» در کنار یکدیگر، تفاوت معنایی آن دو است، چراکه «تلف» ناظر به فرضی است که مال از بین رفته و نابود شده باشد؛ حال آنکه «اتلاف» در فرضی مطرح می‌شود که شخص یا اشخاصی مال را از بین برده و نابود کرده باشند (محقق داماد، ۱۴۰۳: ۱۴۷؛ جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸: ۱۴۰۶).

کرده‌اند، اشـــاره‌ای به دعوای جایگزین یا مضمون آن نشـــده (برای نمونه، افتخار جهرمی و السان، ۱۴۰۱: ۳۹–۴۰ و ۵۰–۵۴؛ نهرینـــی، ۱۳۹۸: ۱۰۱–۱۴۸ و ۱۴۹–۱۷۶؛ مهاجـــری، ۱۳۹۷: ۲۲۴–۲۲۸)، اما در نوشـــته‌های فاخر شـــادروان متین‌دفتری، دعوای جایگزین حتی به‌صورت گذرا مطرح شده اســـت. در این زمینه، ایشـــان بیان می‌دارند: «... درخواســـت تبعی [جایگزین] در واقع درخواست درجهٔ دوم و ثانوی اســـت به این معنی که گاهی اتفاق می‌افتد خواهان در مبانی درخواســـت اصلی خود تردید دارد یا اینکه احتمال می‌دهد مبانی آن مورد توجه و تصدیق دادگاه واقع نشود، احتیاطاً یک درخواســـت به‌طور ثانوی [مطرح] می‌کند و حتی در بعضی موارد یک درخواست به‌طور ثالث یا رابع نیز می‌نماید و مقدر این است که به‌طور مقدم و مؤخر هرکدام مورد توجه نباشد، درخواست بعدی مورد نظر واقع شود» (متین‌دفتری، ۱۴۰۲: ۳۳۰).[۱]

در ایـــن میان، باید به مقالهٔ ارزشـــمندی بـــا عنوان «دعوای جایگزین در دادرســـی مدنی ایران، آمریکا و فرانســـه» از فتحی (۱۴۰۴: ۸۸–۱۱۸) اشاره کرد که اگرچه از نظر عنوان با پژوهش حاضر شـــباهت دارد، از جنبه‌های گوناگون، با آن متمایز اســـت. از جمله اینکه نخســـت، در مقالهٔ یادشده، حقوق آمریکا و فرانسه نیز بررسی و تحلیل شده است، در حالی که تمرکز نوشتار حاضر بر حقوق داخلی است. این مسئله سبب شده است در این نوشتار، برای بحث و جست‌وجو در رویهٔ قضایی مجال بیشتری فراهم آید. دوم، آرای مورد استناد در نوشتار کنونی، به‌جز یک مورد، متفاوت با آرای مورد اســـتناد پژوهش مزبور خواهد بود. ســـوم، آنچه با عنوان مصادیق قانونی دعوای جایگزین در مقالهٔ پیش‌گفته مطرح شـــده اســـت، در این نوشـــتار مورد بحث قرار نخواهد گرفت و در مقابل، به مصداق قانونی دیگری توجه خواهد شـــد. چهارم، آنچه در مقالهٔ مذکور، راجع‌به مقایســـهٔ دعوای جایگزین و دعوای غیرمنجز و غیرجزمی مطرح شده است، در این نوشتار با تفصیل بیشتری تبیین خواهد شـــد. در نهایت، برخلاف پژوهش مذکور، در نوشـــتار حاضر نقش کلیدی «سبب دعوا» در پیدایش دعوای جایگزین نیز بررسی می‌شود که از نقاط تمایز اصلی این اثر محسوب می‌شود.

با این توضیحات، پاسخ به پرسش‌های پیش‌گفته به روش توصیفی ـ تحلیلی و با مراجعه به منابع کتابخانه‌ای و مطالعه در رویهٔ قضایی، رســـالت اصلی مقاله پیش‌رو اســـت. به این منظور، ابتدا مفهوم دعوای جایگزین شناسایی می‌شود. در ادامه، مقایسهٔ مفهوم دعوای جایگزین با مفاهیم مرتبط محوریت پیدا می‌کند. در پایان نیز، تکلیف دادگاه در رویارویی با دعوای جایگزین مدنظر قرار خواهد گرفت.

---

۱. برخی از اســـتادان حقوق نیز صرفاً به «دادخواست جایگزین» اشاره کرده‌اند. به باور ایشان: «دادخواست جایگزین (Subsidiaire) نیز در قانون جدید آیین دادرســـی مدنی فرانسه پیش‌بینی نشده است. دادخواست مزبور در مواردی تقدیم می‌گردید که دادخواســـت اصلی مورد قبول قرار نگرفته بود. در همین جا گفته شـــود که چنین دادخواستی در حقوق ایران، همواره، بدون سابقه بوده است» (شمس، ۱۴۰۳: ۱۶).

۱. مفهوم دعوای جایگزین

معمولاً طرح خواسته‌های متعدد به‌صورت طولی به شکل‌گیری دعوای جایگزین منجر می‌شود. با این حال، گاه پیش می‌آید که خواسته یکسان است، اما اسباب متعدد به نحو طولی برای توجیه خواستهٔ واحد مطرح می‌شوند. بر همین اساس، در این بخش از مقاله، مفهوم دعوای جایگزین در دو فرعِ «دعوای جایگزین به اعتبار خواسته» و «دعوای جایگزین به اعتبار سبب» تبیین خواهد شد.

۱-۱. دعوای جایگزین به اعتبار خواسته

برای درک مفهوم حاضر از دعوای جایگزین، شخصی را در نظر بگیرید که پس از فروش ملکش، در دریافت ثمن از خریدار ناکام مانده است. در این موقعیت، او که در اندیشهٔ فسخ قرارداد است، از بیم اینکه مبادا دادگاه فوریت در اعمال حق فسخ را احراز نکند، در ستون خواستهٔ دعوا، عبارت «صدور حکم به تأیید فسخ قرارداد بیع و در صورت عدم احراز فوریت در اعمال حق فسخ، صدور حکم به محکومیت خوانده به پرداخت ثمن» را درج می‌کند.[۱]

در مثال دیگر، خواهان که الزام خوانده به تنظیم سند رسمی را از دادگاه می‌خواهد، در دوگانگی وجود یا فقدان صورت‌مجلسِ تفکیکیِ ملکِ موضوعِ نزاع قرار دارد. در حقیقت، از آنجا که خواهان نمی‌داند ملک موضوع دعوا دارای صورت‌مجلس تفکیکی است یا خیر، خواستهٔ خود را از حالت واحد خارج می‌کند و پس از تقاضای الزام خوانده به تنظیم سند رسمی، در ادامه از دادگاه تقاضا می‌کند در صورتی که ملک فاقد صورت‌مجلس تفکیکی است، نسبت به انتقال سند به‌صورت مشاعی حکم صادر کند.[۲]

برای نمونه‌ای دیگر، پس از انعقاد قرارداد بیعی که تصریح به تکلیف فروشنده به تهیه محلِ توقفِ وسیله نقلیه دارد، خریدار دعوای الزام به تحویل پارکینگ طرح می‌کند. با این حال، او از دادگاه می‌خواهد در صورت تحویل‌ندادن پارکینگ، خوانده را به پرداخت خسارات ناشی از عدم انجام تعهد محکوم کند.[۳]

در پرونده‌ای دیگر، خواهان مدعی می‌شود که موتورسیکلت خود را برای تعمیر نزد خوانده سپرده و در این خصوص، خوانده نیز رسید مقتضی به او داده است. با این حال، به‌رغم مراجعهٔ خواهان برای تحویل‌گرفتن موتورسیکلت، خوانده از رد آن امتناع و ادعا می‌کند که موتورسیکلت

---

۱. گفتنی است که دعوای جایگزین به اعتبار خواسته، محدود به دو خواسته نیست، بلکه ممکن است سلسله خواسته‌های طولی بیش از دو مورد باشند.

۲. دادنامهٔ شمارهٔ ۰۰۲۳۳ مورخ ۱۳۹۳/۰۳/۲۵ صادره از شعبهٔ ۲۱۹ دادگاه عمومی حقوقی تهران.

۳. دادنامهٔ شمارهٔ ۹۲۰۹۹۷۰۲۲۰۷۰۰۶۸۴ مورخ ۱۳۹۲/۰۸/۲۹ صادره از شعبهٔ ۷ دادگاه تجدیدنظر استان تهران.

خواهان به سرقت رفته است. این وضعیت سبب می‌شود خواهان دعوای «صدور حکم بر محکومیت خوانده به رد موتور سیکلت و در صورتی که موجود نباشد، صدور حکم بر محکومیت وی به پرداخت مثل یا قیمت آن» را اقامه کند.[۱]

افزون بر این‌ها، فرضی را در نظر بگیرید که در آن، ملک شخص «الف» از سوی دیگری غصب و سپس به شخص ثالثِ با حسن‌نیت فروخته شده است. متعاقباً، خریدار اقدام به ساخت اعیانی و تغییرات عمده در ملک موصوف می‌کند. در ادامه که مالک اصلی از این ماجرا مطلع می‌شود، در دوراهی سرنوشت‌سازی قرار می‌گیرد. از یک سو، رویهٔ برخی از دادگاه‌ها این است که در چنین مسئله‌ای، مال مغصوب را در حکم مال تلف‌شده (تلف حکمی) تلقی می‌کنند و شخص «الف» را صرفاً مستحق قیمت آن می‌دانند. از دیگر سو، برخی از شعب بر این باورند که استناد به تلف حکمی درست نیست و خلع‌ید و قلع‌وقمع مستحدثات متصرف، می‌تواند مورد خواسته واقع شود (جواهرکلام و حدادی اردکانی، ۱۴۰۲: ۱۳۰-۱۲۶). این وضعیت، شخص «الف» را به ناچار به طرح دعوایی با خواسته‌های متعدد طولی سوق می‌دهد؛ به نحوی که او ابتدا خلع‌ید و قلع‌وقمع مستحدثات را از دادگاه تقاضا می‌کند. سپس، با توجه به اختلاف‌نظر یادشده، از دادگاه می‌خواهد در صورتی که به باور این مرجع، مورد از مصادیق تلف حکمی است، خوانده را به پرداخت قیمت ملک محکوم کند.

این وضعیت را می‌توان در دعوای تقسیم ترکه نیز ملاحظه کرد. در دعوای تقسیم ترکه، از آنجا که خواهان اصولاً نمی‌داند ترکهٔ قابل‌تقسیم به کدام‌یک از انواع تقسیم یعنی افراز، تعدیل، رد و فروش است، همهٔ انواع تقسیم را در ستون خواسته مطرح می‌کند. بر این اساس، او با ذکر عبارت «تقسیم ترکه؛ و در صورت عدم امکان تقسیم، فروش آن»[۲] از دادگاه می‌خواهد که اگر ترکه قابل‌تقسیم به افراز است، افراز شود، در غیر این صورت، تقسیم به تعدیل صورت پذیرد. در صورت غیرممکن‌بودن حالت اخیر نیز، او به ترتیب از دادگاه می‌خواهد که تقسیم ترکه از طریق رد و فروش انجام شود. این وضعیت که از اطلاق واژهٔ «تقسیم» در مادهٔ ۳۰۰ و مواد ۳۱۵ تا ۳۱۷ قانون امور حسبی قابل استنباط است (بهرامی، ۱۴۰۱: ۲۳۱؛ بهرامی، ۱۴۰۰: ۲۶۱) نیز دلالت بر یکی از نمونه‌های بارز دعوای جایگزین به اعتبار خواسته دارد.[۳]

---

۱. دادنامهٔ شمارهٔ ۹۴۰۹۹۷۲۱۳۰۷۰۰۶۱۷ مورخ ۱۳۹۴/۰۶/۲۲ صادره از شعبهٔ ۶۲ دادگاه تجدیدنظر استان تهران.

۲. دادنامهٔ شمارهٔ ۱۴۰۳۳۵۳۹۰۰۰۳۰۷۶۹۳۶ مورخ ۱۴۰۳/۰۴/۳۱ صادره از شعبهٔ اول دادگاه عمومی حقوقی ارومیه؛ دادنامهٔ شمارهٔ ۱۴۰۲۱۱۳۹۰۰۰۱۳۲۷۹۰۳ مورخ ۱۴۰۲/۰۶/۱۹ صادره از شعبهٔ ۸ دادگاه عمومی حقوقی زنجان؛ دادنامهٔ شمارهٔ ۱۴۰۱۵۰۳۹۰۰۰۴۶۱۲۴۶۶ مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۰۸ صادره از شعبهٔ ۲۵ دادگاه عمومی حقوقی کرمانشاه.

۳. مصداق قانونی دیگر از دعوای جایگزین را که مورد دقت‌نظر برخی استادان قرار گرفته است (فتحی، ۱۴۰۴: ۹۵) می‌توان در ماده واحدهٔ «لایحهٔ قانونی راجع‌به رفع تجاوز و جبران خسارات وارده به املاک» مصوب ۱۳۵۸ ملاحظه

۱-۲. دعوای جایگزین به اعتبار سبب

بـه منظور درک کامل مفهوم پیـشِ‌رو از دعوای جایگزین، قرارداد بیعی را در نظر بگیرید که در آن، خیارات سـاقط نشـده اسـت. پس از انعقاد قرارداد و تحویل مبیع، خریدار متوجه می‌شـود، مبیع معیوب و فاقد اوصاف شرط‌شـدهٔ ضمن عقد اسـت. او که در اندیشـهٔ فسخ قرارداد به سر می‌برد، دعوایی را با خواسـتهٔ «تأیید فسـخ» مطرح می‌کند. وانگهی، از بیم اینکه مبادا در دادگاه فوریت در اعمال خیار عیب احراز نشـود، دعوای تأیید فسخ را بر دو سبب به‌صورت طولی استوار می‌سازد. بر این اسـاس، خواهان ابتدا از دادگاه می‌خواهد با تکیه بر خیار عیب، حکم به تأیید فسـخ قرارداد صادر کند و در ادامه، از این مرجع تقاضا می‌کند که در صورت عدم احراز فوریت، حکم تأیید فسخ را بر مبنای خیار تخلف از شرط صفت صادر کند.[۱]

در مثالی دیگر، مزایده‌ای را فرض کنید که بدون رعایت مهلت شش‌ماههٔ اعتبار نظریهٔ کارشناسی (موضوع تبصرهٔ مادهٔ ۱۹ قانون کارشناسـان رسـمی دادگستری) و نیز بدون رعایت تشریفات ابلاغ برگزار شـده اسـت. در این فرض، خواهان که در پی ابطال مزایده اسـت، خواستهٔ خود را با سبب «انقضای مدت اعتبار نظریهٔ کارشناسی» توجیه می‌کند. با این حال، این احتمال را مطرح می‌سازد که نظریهٔ مزبور نه از سوی کارشناسان رسمی دادگستری یا کارشناس وابسته به مرکز وکلا، کارشناسان رسـمی و مشاوران خانوادهٔ قوهٔ قضائیه، بلکه از سوی کارشناسان خبره ارائه شده است. در نتیجه، ممکن اسـت دادرس اساساً کارشناسی انجام‌شده را مشمول قانون کارشناسان رسمی دادگستری و محدودیت مقرر در تبصرهٔ مادهٔ ۱۹ این قانون نداند و از این حیث موجبی برای ابطال مزایده احراز نکند. از این رو، خواهان از دادگاه درخواسـت می‌کند که اگر به دلیل مزبور، سبب یادشده را موجه تشخیص نداد، مزایده را به سبب «عدم رعایت تشریفات ابلاغ» ابطال کند.

در نمونه‌ای دیگر، مرد سال‌خورده‌ای را فرض کنید که سال‌ها مقیم خارج از کشور است. پس از برقراری تماسی ویدئویی بین او و نوه‌اش، نام‌برده ایجاب هبهٔ یک واحد آپارتمان متعلق به خویش

کرد. در این مقرره آمده اسـت: «در دعاوی راجع‌به رفع تجاوز و قلع ابنیه و مسـتحدثات غیرمجاز در املاک مجاور هرگاه محرز شـود که طرف دعوا یا ایادی قبلی او قصد تجاوز نداشـته و در اثر اشـتباه در محاسبهٔ ابعاد یا تشخیص موقع طبیعی ملک یا پیاده‌کردن نقشـهٔ ثبتی یا به علل دیگری که ایجادکنندهٔ بنا یا مسـتحدثات از آن بی‌اطلاع بوده، تجاوز واقع شـده و میزانِ ضرر مالک هم با مقایسـه با خسـاراتی که از خلع‌ید و قلع بنا و مستحدثات متوجه طرف می‌شود به نظر دادگاه نسبتاً جزیی باشد، در صورتی که طرف دعوا قیمت اراضی مورد تجاوز را طبق نظر کارشناس منتخب دادگاه تودیع نماید، دادگاه حکم به پرداخت قیمت اراضی و کلیهٔ خسـارات وارده و اصلاح اسـناد مالکیت طرفین دعوا می‌دهد و در غیر این صورت حکم به خلع‌ید و قلع بنا ومستحدثات غیرمجاز داده خواهد شد».

۱. در وهلهٔ اول باید گفت، هرچند مادهٔ ۴۳۵ قانون مدنی به لزوم رعایت فوریت در اعمال خیار عیب اشاره کرده است، چنین تصریحی در خصوص خیار تخلف از شرط وجود ندارد. دوم اینکه، دعوای جایگزین به اعتبار سبب، محدود به دو سبب نیست، بلکه ممکن است سلسله اسباب طولی بیش از دو مورد باشند.

در ایران را به نوه‌اش مطرح و نوهٔ ایشان نیز قبول می‌کند، اما هرگز اذنی از ناحیهٔ پدربزرگ مبنی بر اقباض عین موهوبه به نوه‌اش اعطا نمی‌شود.[۱] پس از چند سال، با اینکه آپارتمان در تصرف نوه قرار دارد، پدربزرگ دعوای اعلام بطلان عقد هبه به علت نبود اذن در اقباض را مطرح می‌سازد. سپس، او که می‌داند ممکن است سکوت چندین‌ساله‌اش حمل شود بر اذن وی بر اقباض، «حجر» خویش را در زمان ایجاب و قبول به‌منزلهٔ سبب طولیِ خواستهٔ «اعلام بطلان عقد هبه» مطرح می‌کند. در این وضعیت، هرچند خواهان باور راسخ دارد که هیچ‌گونه اذنی مبنی بر اقباض نداشته است، از بیم اینکه مبادا قضیه مشمول قاعدهٔ فقهی «السکوتُ فی معرضِ الحاجةِ بیانٌ» شود، از دادگاه تقاضا می‌کند که اگر از منظر آن مرجع، خواسته با سبب مذکور به سرمنزل مقصود نرسید، خواسته را با عنایت به سبب جدید (حجر) مورد رسیدگی قرار دهد.

۲. مقایسهٔ دعوای جایگزین با مفاهیم مرتبط

هرگاه سخن از دعوای جایگزین به میان می‌آید، ذهن ناخودآگاه به سمت دو اصطلاح «دعوای مردد (غیرمنجز)» و «دعوای ظنی و احتمالی (غیرجزمی)» کشیده می‌شود؛ واقعیتی که سبب شده است در این فرصت از نوشتار، ارتباط منطقی این مفاهیم را با یکدیگر بررسی کنیم.

۲-۱. مقایسهٔ دعوای جایگزین با دعوای مردد (غیرمنجز)

در خصوص دعوای مردد، پیش‌تر تحقیقات مفصلی صورت گرفته است (محسنی و حیدری، ۱۳۹۹: ۱-۹؛ السان و همکاران، ۱۴۰۳: ۱۴۵-۱۷۳؛ فیروزی و همکاران، ۱۴۰۳: ۱۰۹). باری، به‌طور اجمالی و در چهارچوب بحث حاضر، گفته شده است که دعوای مردد را می‌توان از دو حیثِ خواسته و سبب دعوا تبیین کرد و دو نمونه از مصادیق آن را بر این اساس شناسایی کرد. بر این بنیان، اگر در نتیجهٔ طرح خواسته‌های متعدد در عرض یکدیگر، دادگاه نتواند تشخیص دهد که به راستی، خواهان چه خواسته‌ای از این مرجع دارد، دعوا مردد تلقی می‌شود. همچنین، طرح اسباب متعدد در عرض یکدیگر به نحوی که قاضی نتواند تشخیص دهد که دعوا بر کدام‌یک از این اسباب استوار است، زمینه را برای مرددشناختن دعوا فراهم می‌کند (السان و همکاران، ۱۴۰۳: ۱۶۸).

با این اوصاف، تباین مفهوم دعوای جایگزین به اعتبار خواسته و دعوای مردد به اعتبار خواسته، آشکار است؛ زیرا تعدد خواسته زمانی به مرددبودن دعوا می‌انجامد که دقیقاً مشخص

---

۱. گفتنی است، از آنجا که قبض و اقباض در عقد هبه از ارکان تشکیل‌دهندهٔ عقد است، نه از آثار آن، وجود عنصر اراده در اقباض از سوی واهب ضروری است تا عقد هبه به نحو صحیح تشکیل شود. به همین علت در مادهٔ ۷۹۸ قانون مدنی آمده است: «... قبض بدون اذن واهب اثری ندارد».

نباشـد خواهان کدام‌یک از خواسـته‌ها را از دادگاه تقاضا کرده اسـت. این در حالی اسـت که در فرض طرح خواسته‌های متعدد طولی، هیچ ابهامی در ارادهٔ خواهان وجود ندارد؛ بدین معنا که وی خواسـتهٔ اصلی را در مرحلهٔ نخسـت و خواستهٔ بعدی را صرفاً در فرض نپذیرفتن خواستهٔ نخست مطـرح می‌کند. در واقع، در این وضعیت، خواهان فقط زمانی که امکان اجابت خواسـتهٔ نخسـت وجـود ندارد، از دادگاه می‌خواهد که به خواسـتهٔ دیگر رسـیدگی کنـد؛ در نتیجه، صحبت از مردد محسوب‌شدنِ دعوای جایگزین بی‌معنا است.

استدلال یادشده درخصوص دعوای جایگزین به اعتبار سبب نیز پذیرفتنی است. به بیان دیگر، هرگاه خواسـتهٔ واحد بر اسـباب متعدد طولی استوار باشـد، نمی‌توان دعوا را مردد به اعتبار سبب دانسـت؛ زیرا در چنین فرضی خواهان از دادگاه تقاضا کرده اسـت که ابتدا بر اساس سبب «الف» خواسـته را ارزیابی کند و فقط در صورت نپذیرفتن آن سـبب، به سبب «ب» استناد کند. از این رو، در ایـن مفهوم از دعوای جایگزین، مرددبودن اسـباب دعوا بیـن دو یا چند امر به نحوی که دادگاه نتواند تشخیص دهد دعوا متکی بر کدام سبب است، منتفی است.

بـرای درک بهتـر تفاوت دعوای جایگزین و دعوای مردد، شـخص «الف» را فرض کنید که به موجب عقد عاریه، رایانهٔ شخصی خود را در اختیار «ب» قرار داده است و توافق کرده‌اند که مدت عقد عاریه یک ماه باشد. پس از سپری‌شدن مدت مشخص‌شده، «ب» از رد رایانه به «الف» امتناع می‌کنـد. در این وضعیت، اگر «الف» خواسـتهٔ دعوا را «صدور حکم بـر محکومیت خوانده به رد رایانهٔ شخصی یا پرداخت قیمت آن» تعیین کند، دعوا مردد است؛ حال آنکه اگر خواسته به‌صورت «صـدور حکم بر محکومیت خوانده به رد رایانهٔ شـخصی و در صـورت تلف آن، صدور حکم بر محکومیت نام‌برده به پرداخت قیمت آن» مطرح شود، با دعوای جایگزین مواجه‌ایم.

۲-۲. مقایسهٔ دعوای جایگزین با دعوای ظنی و احتمالی (غیرجزمی)

دعوای غیرجزمی در بند ۹ مادهٔ ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی مطرح شده است و استادان و پژوهشگران به تفصیل آن را بررسی کرده‌اند (شمس، ۱۳۸۵: ۴۶۷؛ نهرینی، ۱۳۹۸: ۳۹۰-۳۹۱؛ خدابخشی، ۱۳۹۹: ۲۱۹-۲۱۶؛ هرمزی، ۱۳۹۴: ۲۶-۲۸؛ مهاجری، ۱۳۹۷: ۳۹۱؛ محسنی و ملک‌تبار فیروزجایی، ۱۴۰۰: ۱۲۷-۱۳۲؛ مؤذنی و کیخا، ۱۴۰۰: ۱۷۳-۱۹۴؛ السان و همکاران، ۱۴۰۳: ۱۵۷-۱۵۹).

باری، به‌طور اجمالی و نظر به خاسـتگاه فقهی مقررهٔ مزبور، باید گفت که در دیدگاه‌های فقهی، دعوای ظنی یا احتمالی ناظر به فرضی سـاده اسـت و آن، در جایی اسـت که خواسـته، سـبب و خواندهٔ دعوا واحد باشـد و خواهان فقط اصل اسـتحقاق خود را با احتمال و گمان مطرح می‌کند (طباطبایـی، بی‌تا: ۷۱۹؛ مقـدس اردبیلی، بی‌تا: ۱۲۵؛ تبریزی، بی‌تا: ۱۲۸؛ قمی، ۱۴۲۸: ۶۲۷؛ نراقی،

۱۴۱۵: ۱۴۹). برای مثال، در دعوای مطالبه وجه علیه شخص «الف»، خواهان احتمال می‌دهد که از «الف» طلبکار است؛ یعنی استقرار طلب بر عهدهٔ خوانده را با قاطعیت و جزم ادعا نمی‌کند. گویا این موضوع مدنظر برخی از استادان حقوق نیز بوده است که در شرح دعوای غیرجزمی در آرای فقها گفته‌اند: «هیچ‌کس حاضر نیست که در عرض‌حال شفاهی یا کتبی خود اظهار کند که من گمان دارم یا احتمال می‌دهم که فلان مبلغ از فلان کس، طلب دارم. چنین آدمی در خارج، وجود ندارد. پس این همه بحث در اطراف این امر [دعوای غیرجزمی] نباید به راه انداخت» (جعفری لنگرودی، ۱۴۰۱: ۷۰۲).

با این اوصاف، پرسش بنیادین این است که آیا می‌توان دعوای جایگزین را نوعی دعوای غیرجزمی دانست؟ علت طرح این پرسش، نقش و جایگاه عدم جزمیت خواهان در هر دو دعوا است. در واقع، همان‌طور که در دعوای غیرجزمی، خواهان در خصوص اصل استحقاق خود، جزم ندارد و به همین سبب، استحقاق خود را با ظن و احتمال مطرح می‌کند، در دعوای جایگزین نیز، اساساً امری که خواهان را به طرح دعوای جایگزین سوق می‌دهد، ناآگاهی او از برخی ویژگی‌ها و واقعیت‌های دعوا و ظن وگمان او به این موارد است. مانند آنکه خواهان نمی‌داند مال او تلف شده یا همچنان باقی است؛ به همین علت، خواستهٔ «رد عین و در صورت تلف، مطالبهٔ قیمت» را در دادخواست تقدیمی درج می‌کند.

در پاسخ، نگارنده بر این باور است که بین دعوای جایگزین و غیرجزمی تفاوت آشکار وجود دارد؛ چراکه نظرات فقها که در بند ۹ مادهٔ ۸۴ بازتاب یافته است، اساساً ناظر به دعوای جایگزین آن‌چنان‌که در این پژوهش اشاره شد، نیست. به همین سبب، نویسنده نمی‌تواند بدون درنظرگرفتن خاستگاه مقررهٔ مزبور، آن را تفسیر کند و مفاد آن را به دعوای جایگزین تسری بخشد. افزون بر این، الحاق دعوای جایگزین به دعوای غیرجزمی، یک تالی فاسد دارد؛ اینکه سبب می‌شود در مواجههٔ محاکم با دعوای جایگزین، قرار رد دعوا وفق مادهٔ ۸۹ قانون آیین دادرسی مدنی صادر شود. این در حالی است که این رویکرد از یک سو، برخلاف اصل قابل استماع‌بودن دعاوی است که ریشه در موازین فقهی دارد و در حقوق موضوعه نیز به آن اشاره شده است (خدابخشی، ۱۳۹۹: ۲۳۷؛ فرحزادی و میرنژاد بروجنی، ۱۳۹۹: ۱۸۳–۱۸۶). از دیگر سو، فقها در خصوص رد دعوای غیرجزمی اختلاف‌نظر دارند (محقق حلی، ۱۴۰۸: ۷۳؛ فخر المحققین، ۱۳۸۷: ۳۲۷؛ نقل از گلپایگانی، ۱۴۱۳: ۲۷۲–۲۷۳)؛[1] واقعیتی که نشان می‌دهد باید در تسری حکم بند ۹ مادهٔ ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی به مواردی مانند دعوای جایگزین احتیاط کرد.

۱. برای ملاحظهٔ تفصیل این بحث، ر.ک: محسنی و ملک‌تبار فیروزجائی، ۱۴۰۰: ۱۳۲–۱۲۷؛ هرمزی، ۱۳۹۴: ۲۸–۲۶.

۳. تکلیف دادگاه در رویارویی با دعوای جایگزین

اکنون که مفهوم دعوای جایگزین و ارتباط منطقی آن با مفاهیم مرتبط روشن شد، نوبت به طرح بحث دربارهٔ تکلیف دادگاه در رویارویی با دعوای جایگزین می‌رسد. در حقیقت، پرسش این است که در صورت اقامهٔ دعوای جایگزین، تکلیف دادگاه در رویارویی با چنین دعوایی چه خواهد بود؟ در این بخش از مقاله، تلاش می‌شود پاسخ در سه فرعِ «صدور قرار رد [عدم استماع] دعوا»، «ارسال اخطار رفع نقص» و «استماع دعوا» ارائه شود.

۳-۱. صدور قرار رد [عدم استماع] دعوا

تا آنجا که نگارنده در رویهٔ قضایی جست‌وجو و بررسی کرده، گرایش غالب دادرسان محترم، صدور قرار رد یا عدم استماع[۱] دعوای جایگزین است. برای نمونه، در یکی از دادنامه‌های صادره از شعبهٔ ۱۴ دادگاه عمومی حقوقی تهران می‌خوانیم: «در خصوص دعوا ... به طرفیت ... به خواستهٔ خلع‌ید از حقوق ارتفاقی پلاک ثبتی ... در غیر این صورت مطالبهٔ قیمت آن با عنایت به جامع محتویات پرونده قطع نظر از اینکه دعوای خلع‌ید نسبت به حقوق ارتفاقی از موقعیت قانونی برخوردار نمی‌باشد و خواهان باید متناسب با نوع اخلال در حق مزبور دعوای رفع مزاحمت یا ممانعت از حق را اقامه نماید، نظر به اینکه خواستهٔ خواهان میان خلع‌ید و مطالبهٔ قیمت مردد می‌باشد و لذا به لحاظ منجزنبودن خواسته، دعوای یادشده در خور استماع نمی‌باشد و دادگاه با استناد به مادهٔ ۲ قانون آیین دادرسی مدنی قرار رد دعوای خواهان را صادر و اعلام می‌دارد».[۲]

در دادنامه‌ای دیگر نیز، دعوای جایگزین سرنوشت مشابهی داشته است. در این زمینه، در یکی از آرای صادره از شعبهٔ ۲۱۹ دادگاه عمومی حقوقی تهران آمده است: «در خصوص دعوا ... به طرفیت ... به خواستهٔ الزام به تنظیم سند رسمی ملک ... توضیح اینکه به شرح دادخواست اعلام شد این‌جانب ... یک دستگاه آپارتمان به انضمام یک واحد پارکینگ واقع در طبقهٔ سوم شرقی از ملک پلاک ثبتی ... از ... طی مبایعه‌نامهٔ ... خریداری نموده‌ام. بر اساس این مبایعه‌نامه می‌بایستی تا مورخ ... سند این آپارتمان به نام این‌جانب صادر شده و ملک موردنظر تحویل این‌جانب می‌گردید. متأسفانه تاکنون فروشنده به بهانه‌های مختلف و مشکلات فی‌مابین خود و مالکین رسمی مذکور در فهرست خواندگان از تنظیم سند به نام این‌جانب خودداری می‌نماید. لذا بر اساس مستندات پیوست از محضر دادگاه محترم الزام خواندگان را به تنظیم سند قانونی آپارتمان فوق‌الذکر در پلاک

---

۱. گفتنی است که به سبب یکسان‌بودن آثار صدور قرار رد دعوا و قرار عدم استماع دعوا، دادرسان محترم گاه این دو قرار را به‌جای یکدیگر صادر می‌کنند. به علت همین غلبه، نگارنده نیز این دو قرار را در کنار یکدیگر بیان کرده است.

۲. دادنامهٔ شمارهٔ ۱۲۰۵ مورخ ۱۳۹۴/۱۱/۲۸ صادره از شعبهٔ ۱۴ دادگاه عمومی حقوقی تهران.

ثبتی فوق در صورت داشتن صورت‌مجلس تفکیکی و یا تنظیم سند مشاع معادل یک واحد از ۸ آپارتمان واقع در پلاک ثبتی فوق (یعنی ۰/۷۵ دانگ از شش‌دانگ از این ثبتی) در صورت نداشتن صورت‌مجلس تفکیکی ... [را تقاضامندم]. با توجه به اینکه حسب دادخواست تقدیمی و اظهارات خواهان در جلسهٔ دادرسی ... خواسته منجز نمی‌باشد، لذا به استناد مادهٔ ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی ناظر به بند ۹ از مادهٔ ۸۴ همان قانون قرار رد دعوای خواهان صادر و اعلام می‌گردد...».[۱]

در مقام ارزیابی، باید گفت که صدور قرار رد دعوای جایگزین در پرونده‌های یادشده، در نتیجهٔ درهم‌آمیختنِ مفهوم دعوای جایگزین با دعاوی غیرمنجز و غیرجزمی صورت گرفته است. در واقع، از یک سو، شعبهٔ ۱۴ دادگاه عمومی حقوقی تهران، با یکسان‌انگاری مفهوم دعوای جایگزین و دعوای غیرمنجز، از ضمانت اجرای مشهور دعوای غیرمنجز در رویهٔ قضایی بهره گرفته و در خصوص دعوای جایگزین، همان روشی را به کار برده است که قضات در مورد دعوای غیرمنجز استفاده می‌کنند؛ یعنی صدور قرار رد یا عدم استماع دعوا.[۲] این در حالی است که پیش‌تر در این پژوهش، به تفاوت مفهوم این دو دعوا اشاره شد. از سوی دیگر، شعبهٔ ۲۱۹ دادگاه عمومی حقوقی تهران نیز باور دارد که دعوای جایگزین همان دعوای غیرمنجز است و دعوای غیرمنجز نیز همان دعوای غیرجزمی است که در بند ۹ مادهٔ ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی تصریح شده است؛ چراکه استناد آن دادگاه به بند ۹ مادهٔ ۸۴ معنایی جز این ندارد. با اینکه گفته شد بین دعوای جایگزین و دعاوی غیرمنجز و غیرجزمی تفاوت مفهومی آشکاری وجود دارد، پیش‌تر نیز اشاره شد که هرگز نمی‌توان دعوای غیرمنجز را نوعی دعوای غیرجزمی دانست (السان و همکاران، ۱۴۰۳: ۱۵۸–۱۵۹). بنابراین استدلال و استناد دادرس محترم بدوی مخدوش است.

گویا نقدی که به آرای مزبور و ضمانت اجرای یادشده در مواجه با دعوای جایگزین وارد شد، مدنظر اداره کل حقوقی قوهٔ قضائیه نیز بوده است.[۳] توضیح آنکه، در فرایند صدور یکی از نظریات مشورتی آن اداره کل، چنین پرسشی مطرح می‌شود: «آیا خواسته‌های به‌عنوان تحویل مبیع در صورت تعذر پرداخت قیمت یا مطالبهٔ آزاد[۴] سهم‌الارث در صورت تعذر قیمت قابل استماع بوده و می‌توان با دادرسی ترمیمی به آن رسیدگی کرد یا به جهت منجزنبودن خواسته باید اخطار رفع

---

۱. دادنامهٔ شمارهٔ ۰۰۲۳۳ مورخ ۱۳۹۳/۰۳/۲۵ صادره از شعبهٔ ۲۱۹ دادگاه عمومی حقوقی تهران.

۲. گفتنی است که صدور قرار رد دعوای غیرمنجز نیز با نقدها و اشکالاتی جدی و بنیادین همراه است (برای مطالعهٔ بیشتر، ر.ک: السان و همکاران، ۱۴۰۳: ۱۵۸–۱۵۹).

۳. باید گفت که نظریهٔ مذکور حاوی دو بخش است: در بخش نخست آنکه موافق با دیدگاه نگارنده نیست، اداره حقوقی قائل به وحدت مفهوم دعوای غیرمنجز و غیرجزمی است؛ حال آنکه در بخش دوم که به‌طور آشکار با دیدگاه نویسنده هماهنگ است و در متن مقاله به آن تصریح شده، دعوای جایگزین، متفاوت با دعاوی غیرمنجز و غیرجزمی معرفی شده است.

۴. به نظر می‌رسد واژهٔ «آزاد» سهواً در نظریهٔ مذکور قید شده است.

نقص صادر گردد؟»[۱] در پاسخ این پرسش، چنین آمده است: «... در فرض سؤال که خواستهٔ خواهان تحویل مبیع در صورت تعذر پرداخت قیمت یا مطالبهٔ سهم‌الارث در صورت تعذر قیمت است، خواسته مردد نبوده و از شمول بند ۹ مادهٔ ۸۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ خارج است».[۲]

۳-۲. ارسال اخطار رفع نقص

در برابر رویکرد غالب رویهٔ قضایی، دیدگاه دیگری در رویهٔ قضایی وجود دارد که بر مبنای آن، «ارسال اخطار رفع نقص»، داروی مواجه با دعوای جایگزین است. برای مثال، این رویکرد را می‌توان در یکی از آرای صادره از شعبهٔ ۵۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران دید. در رأی صادره چنین آمده است: «در خصوص تجدیدنظرخواهی ... به طرفیت ... از دادنامهٔ ... که متضمن صدور قرار رد دعوای مطروحه ... به خواستهٔ خلع‌ید از حقوق ارتفاق پلاک ثبتی ... و مطالبهٔ قیمت آن ... دادگاه در این مرحله از دادرسی پس از بررسی مندرجات پروندهٔ تجدیدنظرخواهی ... را وارد دانسته به دلیل مغایرت دادنامهٔ تجدیدنظرخواسته با مقررات قانونی، دادگاه دادنامهٔ مذکور را شایستهٔ نقض می‌داند؛ زیرا ... اقتضا داشته قبل از ورود در پرونده، دادگاه طی احضاریه‌ای مراتب تنجیز خواسته را به اطلاع تجدیدنظرخواه ... می‌رساند. این در حالی است که دادگاه با ورود در ماهیت امر و جلب نظر کارشناسی مبادرت به صدور قرار به کیفیت مطروحه نموده است. دادگاه با انطباق تجدیدنظرخواهی با بند "هـ" مادهٔ ۳۴۸ قانون آیین دادرسی مدنی ضمن نقض دادنامهٔ تجدیدنظرخواسته در بخش اول که ناظر به صدور قرار رد دعوا راجع‌به دعوای مطروحه از ناحیهٔ ... می‌باشد به استناد مادهٔ ۳۵۳ قانون یادشده پرونده را جهت ادامهٔ رسیدگی (پس از صدور احضاریه[۳] برای تنجیزخواسته) به دادگاه صادرکنندهٔ قرار منقوض اعاده می‌نماید...».[۴]

در مقام ارزیابی دیدگاه بیان‌شده، به نظر می‌رسد که هرچند از صدور قرار قاطع در مواجهه با دعوای جایگزین جلوگیری می‌کند، اما با مقررات راجع‌به ارسال اخطار رفع نقص همخوانی ندارد. در واقع، موارد صدور اخطار رفع نقص در مواد ۵۳ و ۵۴ قانون آیین دادرسی مدنی پیش‌بینی شده است و دعوای جایگزین در هیچ‌یک از این موارد نمی‌گنجد. توضیح آنکه، نخست، در فرضی که دعوا به اعتبار خواسته، جایگزین محسوب می‌شود، صدور اخطار رفع نقص را نمی‌توان به بند ۳ مادهٔ ۵۱ قانون آیین دادرسی مدنی مستند کرد؛ زیرا مفاد این مقرره دلالت بر مردد و غیرمنجزنبودن

---

۱. نظریهٔ شمارهٔ ۷/۱۴۰۰/۷۰ مورخ ۱۴۰۰/۰۲/۲۹ صادره از اداره کل حقوقی قوهٔ قضائیه.
۲. نظریهٔ شمارهٔ ۷/۱۴۰۰/۷۰ مورخ ۱۴۰۰/۰۲/۲۹ صادره از اداره کل حقوقی قوهٔ قضائیه.
۳. به نظر می‌رسد مقصود «اخطاریه» است که به اشتباه «احضاریه» نگاشته شده است.
۴. دادنامهٔ شمارهٔ ۹۵۰۹۹۷۰۲۳۸۰۰۰۲۵۵ مورخ ۱۳۹۵/۰۳/۰۸ صادره از شعبهٔ ۵۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران.

خواسته دارد، نه جایگزین‌نبودن دعوا. به بیان دقیق‌تر، بند ۳ مادهٔ ۵۱ اشاره به این مهم دارد که خواسته باید «معین» باشد؛ یعنی مردد بین دو یا چند امر نباشد، مانند اینکه خواهان به‌طور هم‌زمان الزام به تنظیم سند رسمی و خسارت ناشی از عدم تنظیم سند رسمی را مطالبه کند که در این فرض، مشخص نیست مقصود خواهان این است که به نقطهٔ اجرای قرارداد دست یابد یا عطای اجرای قرارداد را به لقایش ببخشد و خسارات ناشی از عدم اجرا را مطالبه کند. این در حالی است که در دعوای جایگزین به اعتبار خواسته، از قضا معلوم و مشخص است خواهان از دادگاه چه می‌خواهد. آری، او از دادگاه می‌خواهد ابتدا به خواستهٔ نخست رسیدگی کند و در صورت تعذر (به سببی که مدنظر دارد)، آن هنگام به رسیدگی به خواستهٔ دوم اشتغال یابد؛ پس از این حیث، عدم «تعیین» خواسته وجود ندارد که ارسال اخطار رفع نقص لازم آید.

دوم، ارسال اخطار مزبور، آن‌گاه که دعوا به اعتبار سبب، جایگزین محسوب می‌شود نیز، تناسبی با بند ۴ مادهٔ ۵۱ قانون آیین دادرسی مدنی ندارد؛ زیرا پیش‌تر گفته شد که در فرض دعوای جایگزین به اعتبار سبب، مقصود خواهان واضح و آشکار است. به عبارت بهتر، خواهان ابتدا از دادگاه می‌خواهد که خواسته را بر اساس سبب «الف» ارزیابی کند و فقط در صورت نپذیرفتن آن سبب، سبب «ب» را مبنای ارزیابی دعوا قرار دهد. بنابراین، هیچ‌گونه ابهام یا تردیدی در سبب مورد استناد وجود ندارد تا بتوان دعوا را مشمول حکم بند ۴ مادهٔ ۵۱ دانست و از این نظر، موجبی برای صدور اخطار رفع نقص فراهم نیست.

۳-۳. استماع دعوا؛ توجیهات و مبانی

طبق آنچه پیش‌تر مطرح شد، روشن شد که نمی‌توان سرنوشت دعوای جایگزین را با «صدور قرار رد دعوا» و یا حتی «ارسال اخطار رفع نقص» گره زد. از این رو، دیدگاهی که نگارنده آن را موجه‌تر می‌داند و در این نوشتار از آن دفاع می‌کند، «استماع دعوا» بدون ارسال اخطار رفع نقص و بدون اخذ هرگونه توضیح تکمیلی از خواهان است. توجیهات و مبانی این دیدگاه به این شرح است:

نخست، در هیچ‌یک از قوانین و مقررات کنونی به‌ویژه قانون آیین دادرسی مدنی، تصریحی در خصوص عدم استماع دعوای جایگزین و حتی فراتر از آن، ارسال اخطار رفع نقص و یا اخذ توضیح از خواهان در مورد دعوای جایگزین وجود ندارد. با این وصف و با توجه به اینکه اصل، استماع دعوا است و پیش‌تر در این نوشتار به آن اشاره شد، زمینه برای شنیدن دعوای جایگزین فراهم است. در حقیقت، هدف از وضع قوانین و مقررات آیین دادرسی، تسهیل رسیدگی به دعاوی است. بر همین اساس، قوانین و مقررات آیین دادرسی فی‌نفسه خصوصیت ندارد، بلکه ابزاری برای احقاق حق به شمار می‌آید. بنابراین نباید این قواعد را به نحوی تحلیل کرد که مانع استماع دعوا و در نتیجه، سد

راهی در مسیر احقاق حق اصحاب دعوا محسوب شوند (فرحزادی و میرنژاد بروجنی، ۱۳۹۹: ۱۸۶)؛ مضافاً اینکه در خصوص دعوای جایگزین، نصی نیز مبنی بر عدم استماع آن وجود ندارد.

دوم، دانستیم که یکی از مصادیق شایع دعوای جایگزین، دعوای تقسیم ترکه است که در مواد ۳۰۰ تا ۳۲۶ قانون امور حسبی مورد توجه قانون‌گذار قرار گرفته است. بر این بنیاد، اگر دعوای جایگزین اصولاً قابل استماع نباشد، یا مستلزم ارسال اخطار رفع نقص و اخذ توضیح از خواهان باشد، این پرسش مطرح می‌شود که چرا قانون‌گذار در مقررات مربوط به تقسیم ترکه هیچ اشاره‌ای به چنین امری نکرده است؟ افزون بر این، رویهٔ قضایی نیز همواره بدون تردید به این دسته از دعاوی رسیدگی و رأی مقتضی صادر کرده است؟[1] هرچند مقررات یادشده صرفاً بر قابلیت استماع یکی از مصادیق دعوای جایگزین (دعوای تقسیم ترکه) دلالت دارند، به باور نگارنده هیچ ویژگی متمایزی در این دعوا وجود ندارد که بتوان بر مبنای آن، قابلیت استماع دعوای جایگزین را به این مورد خاص محدود ساخت.

سوم، در بسیاری از موارد، عدم استماع دعوای جایگزین یا ارسال اخطار رفع نقص به تحمیل تکلیف ما لا یُطاق بر خواهان منجر می‌شود. برای مثال، فرض کنید خودروی خواهان غصب شده است و به سبب قابلیت جابه‌جایی آسان آن، خواهان از وضعیت فعلی مال و اینکه همچنان موجود است یا تلف شده است، آگاهی ندارد و دسترسی متعارفی نیز برای احراز این موضوع در اختیار او نیست. در چنین وضعیتی، وی ناگزیر دعوای «رد خودرو و در صورت تلف، مطالبهٔ قیمت آن» را مطرح می‌کند. حال اگر دادگاه با این استدلال که خواهان باید از طرح خواسته‌های طولی صرف‌نظر کند و فقط یک خواسته را مطرح کند، دعوا را با صدور قرار رد مواجه سازد؛ آیا چنین رویکردی چیزی جز تحمیل تکلیفِ ما لا یُطاق بر خواهان خواهد بود؟ به راستی، آیا این از حقوق مسلم خواهان نیست که در صورت وجود عین مالش، به آن دست یابد، نه قیمت آن؟ یا در مثال دیگر، وقتی شعبه‌ای در دادگاه باور به تلف حکمی دارد و دعوای خلع‌ید (در فرض احداث بنا از سوی غاصب) را نمی‌پذیرد، اما شعبهٔ دیگر چنین باوری ندارد و دعوای خلع‌ید را می‌پذیرد، آیا صدور قرار رد دعوا یا اخطار رفع نقص تکلیف ما لا یُطاق محسوب نمی‌شود؟ پاسخ ناگفته پیدا است.

چهارم، عدم استماع دعوای جایگزین، پیامدهای نامطلوب دیگری نیز در پی دارد. برای مثال، فرض کنید در دعوای «استرداد طلاجات و در صورت تلف، مطالبهٔ قیمت آن»، خوانده در جلسهٔ رسیدگی حاضر شود و دلیل ارائه کند مبنی بر اینکه طلاجاتِ مورد ادعای خواهان تلف (حقیقی یا حکمی) شده است. در این موقعیت، اگر دادگاه قائل به عدم استماع دعوا باشد، خواهان مکلف

---

۱. برای نمونه، ر.ک: دادنامهٔ شمارهٔ ۱۴۰۳۳۵۳۹۰۰۰۳۰۷۶۹۳۶ مورخ ۱۴۰۳/۰۴/۳۱ صادره از شعبهٔ ۱ دادگاه عمومی حقوقی ارومیه؛ دادنامهٔ شمارهٔ ۱۴۰۲۱۱۳۹۰۰۰۱۳۲۷۹۰۳ مورخ ۱۴۰۲/۰۶/۱۹ صادره از شعبهٔ ۸ دادگاه عمومی حقوقی زنجان؛ دادنامهٔ شمارهٔ ۱۴۰۱۵۰۳۹۰۰۰۴۶۱۲۴۶۶ مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۰۸ صادره از شعبهٔ ۲۵ دادگاه عمومی حقوقی کرمانشاه.

می‌شود مجدداً دعوای دیگری برای مطالبهٔ قیمت طلاجات اقامه کند، وقت دوباره‌ای برای رسیدگی به پرونده صرف شـود، منابع محدود دادگستری در رسیدگی به پرونده‌ها بیش از پیش مشغول شود و مواردی دیگر.[۱] این در حالی اسـت که با استماع دعوای جایگزین، پس از احراز تلف طلاجات، دادگاه به خواستهٔ بعدی رسیدگی و رأی مقتضی را صادر خواهد کرد.[۲]

گویا با توجه به این مبانی و توجیهات بوده که در یکی از آرای صادره از شعبهٔ ۱۵ دادگاه صلح شهرستان ارومیه، دعوای جایگزین استماع و دادگاه وارد ماهیت امر شده است. مطابق آنچه در این دادنامه آمده است، خواهان دعوایی به خواستهٔ «استرداد یک قطعه سکهٔ شاهی قدیمی به وزن ۲گرم، در صورت تلف و یا تعذر از تحویل سکه، پرداخت ارزش و قیمت روز آن با جلب نظر کارشناس» اقامه کرده است. نکتهٔ مهم این است که دادرس محترم رسیدگی‌کننده به دعوا، علاوه بر آنکه دعوا را به سبب جایگزین‌بودن، قابل استماع دانسته، در همین راستا، قرار استماع شهادت شهود نیز صادر کرده اسـت. در دادنامهٔ صادره، این‌گونه مقرر شـده است: «... دادگاه از عطف توجه به جامع اوراق و محتویات پرونده و مداقه در دادخواسـت نخسـتین مطروحه و اظهارات خواهان در جلسهٔ اول دادرسی که در مقام اثبات ادعای خود بیان داشته است، شهودی دارد؛ لذا دادگاه ضمن اصدار قرار اسـتماع شـهادت شهود جلسهٔ رسیدگی را تجدید و اما خواهان شـهود خود را در جلسهٔ رسیدگی حاضر ننموده اسـت و اینکه دادخواست مطروحه نیز مسـتدل به ادلهٔ اثباتی دیگری نمی‌باشد، لذا دعوای خواهان را در این خصوص غیر وارد تشخیص و مستنداً به مادهٔ (۲) و ملاک مواد (۱۹۷) و (۲۷۲) و (۲۸۳) از قانون آیین دادرسـی مدنی و مادهٔ (۱۲۵۷) از قانون مدنی حکم بر بطلان دعوای خواهان صادر و اعلام می‌دارد...».[۳]

---

۱. گفتنـی اسـت که این فرض را نبایـد با فرضی که مادهٔ ۴۶ قانون اجرای احکام مدنی بر اسـاس آن معنا پیدا می‌کند، خلط کرد. توضیح آنکه، فرض یادشـده ناظر به حالتی اسـت که خوانده تلف یا اتلاف عین مورد مطالبه را در جریان دادرسـی اثبات می‌کند؛ در حالی که مادهٔ ۴۶ راجع‌به وضعیتی اسـت که تلف یا اتلاف عین مورد مطالبه در جریان دادرسی اثبات نشده، بلکه دادگاه با درنظرگرفتنِ بقای آن، حکم صادر کرده است.

۲. هرچند برخی باور دارند که هزینهٔ دادرسی صرفاً به‌ازای خواستهٔ نخست پرداخت می‌شود (فتحی، ۱۴۰۴: ۱۰۸)، اما به باور نگارنده، رسیدگی به دعوای جایگزین به تقویم هریک از خواسته‌ها به‌طور جداگانه و پرداخت هزینهٔ دادرسی هریک به‌نحو علی‌حده نیاز دارد. در واقع، اگر دعوا به اعتبار خواسته، جایگزین باشد، هریک از خواسته‌ها می‌بایست به‌طور مستقل واجد شرایط مقرر قانونی از جمله پرداخت هزینهٔ دادرسی باشند. همچنین، اگر دعوا به اعتبار سبب، جایگزین باشـد، این امر به تعدد خواسته تسـری می‌یابد؛ چراکه باعث می‌شود مثلاً دادگاه یک مرتبه «دعوای تأیید فسـخ به سبب عیب» را رسـیدگی کند و بار دیگر، به «دعوای تأیید فسخ به سبب تخلف از شرط» اشتغال یابد. این دیدگاه در خصوص اسباب متعددی که در عرض یکدیگر برای توجیه خواستهٔ واحد مطرح می‌شود نیز مورد پذیرش قرار گرفته است (ر.ک. حیدری و کیهان، ۱۴۰۱: ۳۰۳–۳۰۷).

۳. دادنامهٔ شمارهٔ ۱۴۰۴۳۵۳۹۰۰۰۸۰۳۳۸۵۶ مورخ ۱۴۰۴/۱۰/۱۵ صادره از شعبهٔ ۱۵ دادگاه صلح ارومیه.

باری، می‌بایست سه نکتهٔ اساسی را در رسیدگی به دعوای جایگزین مدنظر داشت؛ اول اینکه تعیین‌کنندهٔ صلاحیت دادگاه در رسیدگی به دعوای جایگزین، خواستهٔ نخست است. این رویکرد از یک سو سبب می‌شود مفاد مادهٔ ۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی که مقرر داشته است: «... مناط صلاحیت تاریخ تقدیم دادخواست است، مگر در موردی که خلاف آن مقرر شده باشد»، رعایت شود و از دیگر سو، همان‌گونه که گفته‌اند باعث می‌شود با چالش صلاحیت شناور مواجه نشویم و صلاحیت دادگاه در رسیدگی به دعوا تثبیت شود (فتحی، ۱۴۰۴: ۱۰۵).

نکتهٔ دوم نیز اینکه صرفاً زمانی دادگاه مکلف به شنیدن دعوای جایگزین است که خواهان صراحتاً به جهت و علت طرح خواسته یا سبب جایگزین اشاره کرده باشد؛ یعنی به عبارات کلیِ «در صورت تعذر» و «در صورت عدم امکان» و نظایر آن اکتفا نکند. برای مثال، در دعوایی که خواهان ابتدا خواستهٔ اصلی را «رد عین مال» و خواستهٔ طولی را «مطالبهٔ قیمت» بیان می‌کند، باید مشخصاً تصریح کند که دادگاه در چه وضعیتی مجاز به عدول از خواستهٔ نخست و رسیدگی به خواستهٔ دوم است. به عبارت بهتر، اگر گذار از خواستهٔ نخست به خواستهٔ دوم را با عبارت کلی «در صورت تعذر» یا نظایر آن مانند «در صورت عدم امکان» مطرح کند، دادگاه باید برای رفع ابهام و تبیین مقصود خواهان، اخطار رفع نقص صادر کند و استماع دعوا را به رفع این ابهام موکول سازد. در مقابل، هرگاه خواهان وضعیت موردنظر را به‌طور مشخص، مثلاً با عبارت «در صورت تلف مال»، بیان کرده باشد، ابهامی در حدود خواسته وجود نخواهد داشت و دادگاه می‌تواند به خواستهٔ جایگزین نیز رسیدگی کند.

سومین نکته نیز به چگونگی اظهارنظر دادگاه در خصوص خواسته‌ها و اسباب جایگزین مربوط می‌شود. در حالت نخست، اگر خواسته یا سبب نخست (حسب اینکه دعوا به اعتبار خواسته، جایگزین محسوب شود یا سبب) به دلیل احراز آنچه در خواسته یا سبب بعدی ذکر شده است، پذیرفتنی نباشد، دادگاه ابتدا در خصوص خواسته یا سبب نخست اتخاذ تصمیم می‌کند و سپس به خواسته یا سبب جایگزین رسیدگی خواهد کرد. در این فرض، دادگاه در مورد هریک از خواسته‌ها یا اسباب مطرح‌شده تصمیم متناسب اتخاذ می‌کند و این تصمیمات نیز تابع قواعد عمومی شکایت از آرا خواهند بود. برای نمونه، اگر در دعوای «رد عین مال و در صورت اتلاف، مطالبهٔ قیمت آن»، دادگاه خواستهٔ نخست را به علت احراز اتلاف مال نپذیرد، به خواستهٔ دوم (مطالبهٔ قیمت مال) رسیدگی و رأی مقتضی در خصوص آن صادر می‌کند.

در حالت دوم، چنانچه خواسته یا سبب نخست (حسب اینکه دعوا به اعتبار خواسته، جایگزین محسوب شود یا سبب) نه به دلیل احراز آنچه در خواسته یا سبب بعدی ذکر شده است، بلکه به دلیل فقدان یکی از ارکان ذی‌حقی خواهان، در مورد خواسته یا سبب نخست و یا حتی امور شکلی پذیرفته نشود، نوبت به رسیدگی به خواسته یا سبب دوم نخواهد رسید. برای مثال، اگر در دعوای «صدور

حکـم به خلع‌ید و در صـورت احراز تلف حکمی، مطالبهٔ قیمت ملـک»، دادگاه نه به علت اعتقاد به تلف حکمی، بلکه به دلیل عدم احراز مالکیت خواهان بر ملک موضوع دعوا، حکم به بطلان خواستهٔ نخست صادر کند، به خواستهٔ دوم نیز رسیدگی نخواهد کرد؛ چراکه خواهان از دادگاه تقاضا کرده است که فقط در صورت احراز تلف حکمی، به خواسـتهٔ دوم رسـیدگی کند؛ حال آنکه دادگاه هرگز نظر به تلف حکمی نداشته است. در همین مثال بیان‌شده، اگر دادگاه نه به علت اعتقاد به تلف حکمی، بلکه به دلیل رعایت‌نکردن شرایط شکلی مانند عدم احراز سمت اقامه‌کنندهٔ دعوا، خواستهٔ نخست را با قرار رد پاسـخ دهد، هرگز به خواستهٔ دوم نیز ورود نخواهد کرد؛ چراکه خواهان از دادگاه تقاضا کرده است که فقط در صورت احراز تلف حکمی، به خواستهٔ دوم رسیدگی کند؛ حال آنکه دادگاه هرگز نظر به تلف حکمی نداشته، بلکه اساساً ایراد شکلی مذکور مانع از ورود به ماهیت خواستهٔ نخست بوده است. به هر روی، روشـن اسـت که در حالت دوم، نسبت به خواسته یا سبب دوم می‌بایست قرار عدم استماع دعوا وفق مادهٔ ۲ قانون آیین دادرسـی مدنی صادر شود؛ زیراکه در این حالت، از یک سو، با عنایت به کیفیت تصمیم دادگاه در مورد خواسـته یا سـبب نخست، خواهان رسیدگی به خواسته یا سبب دوم را درخواست نکرده است. از سوی دیگر، با توجه به ضرورت رسیدگی دادگاه در محدودهٔ خواسته و واژهٔ «درخواست» در مادهٔ ۲ مزبور، دادگاه چاره‌ای جز صدور قرار عدم استماع نخواهد داشت.[۱]

در حالت سـوم، اگر خواسته یا سبب نخست (حسـب اینکه دعوا به اعتبار خواسته، جایگزین محسـوب شـود یا سـبب) پذیرفته و حکم به آن صادر شـود، رسـیدگی به خواسـته یا سبب دوم سالبه به انتفاء موضوع خواهد بود. در این وضعیت، صدور قرار سقوط دعوا منطقی به نظر می‌رسد. در حقیقت، هرچند در مواردی که رسـیدگی به خواسته یا سبب موضوعاً منتفی شود، نصی مبنی بر صدور قرار سقوط دعوا وجود ندارد، اما چون با اجابت خواسته یا سبب نخست، خواسته یا سبب دوم موضوعاً زایل شـده اسـت و محلی برای رسیدگی به آن وجود ندارد، صدور قرار سقوط دعوا موجه به نظر می‌آید. این نتیجه با دیدگاه برخی از اسـتادان آیین دادرسـی مدنی نیز همسـو است؛ چنان‌که بیان شده است: «قرار سقوط دعوا در مواردی صادر می‌شود که دعوا، پیش از صدور حکم، زایل شـود» (شـمس، ۱۴۰۳: ۲۳۹). همچنین به باور برخی دیگر: «هرگاه دعوا پیش از رسـیدن به مرحلهٔ صدور حکم، به‌طور کلی زایل شود، مناسب‌ترین تصمیم قرار سقوط دعوا است...» (افتخار جهرمی و السـان، ۱۴۰۱: ۱۷۳). در فرض مورد بحث نیز به علت صدور حکم نسـبت به خواسته یا سبب نخست، خواسته یا سبب دوم زایل می‌شود.[۲]

---

۱. گفتنی است که در حالت دوم نیز، رأی صادره در خصوص خواسته یا سبب نخست به‌طور علی‌حده در کنار قرار عدم استماع در مورد خواسته یا سبب دوم در چهارچوب مقررات قابل شکایت خواهد بود.

۲. گفتنی است که رأی صادره در خصوص خواسته یا سبب نخست به‌طور علی‌حده در کنار قرار سقوط دعوا در مورد

نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر تلاش شـد ضمن روشن‌سـاختن مفهوم دعوای جایگزین و تبیین جایگاه آن در قیاس با دعوای مردد و غیرجزمی، تکلیف دادگاه در رویارویی با این قبیل دعاوی نیز آشـکار شود. اینک در پایان بحث، نتایج و پیشنهادهایی ارائه می‌شود:

آنچه به پیدایش مفهوم دعوای جایگزین منجر می‌شود، طرح خواسته‌ها و اسباب متعدد به نحو طولی است. بر این اساس، از یک سو، اگر خواهان ابتدا از دادگاه موضوعی را درخواست کند و در صورت تغذر اجابت آن خواسـته (به علت امور فنی و تخصصی، ناآگاهی خواهان از واقعیت‌های پرونده و یا اختلاف‌نظر در جنبهٔ حکمی دعوا)، از دادگاه تقاضا کند که به خواسـتهٔ دوم رسـیدگی و رأی صادر کند، با دعوای جایگزین مواجه هستیم. از دیگر سو، در فرضی که خواهان ابتدا از دادگاه می‌خواهد خواسـته را با تکیه بر سـبب خاصی مورد رسـیدگی و ارزیابی قرار دهد و در صورت تغذر اجابت آن سبب (به علت امور فنی و تخصصی، ناآگاهی خواهان از واقعیت‌های پرونده و یا اختلاف‌نظر در جنبهٔ حکمی دعوا)، از دادگاه درخواست کند که به همان خواسته این مرتبه با توجه به سبب دیگری رسیدگی و رأی صادر کند، با قسم دیگری از دعوای جایگزین مواجه خواهیم بود.

با این اوصاف، از یک سـو، تباین مفهوم دعوای جایگزین به اعتبار خواسـته و دعوای مردد به اعتبار خواسته آشکار است؛ زیرا تعدد خواسته زمانی به مرددبودن دعوا می‌انجامد که دقیقاً مشخص نباشد خواهان کدام‌یک از خواسته‌ها را از دادگاه تقاضا کرده است. این در حالی است که در فرض طرح خواسته‌های متعدد طولی، هیچ ابهامی در ارادهٔ خواهان وجود ندارد؛ بدین معنا که وی رسیدگی به خواسـتهٔ دوم را صرفاً در فرض عدم امکان اجابت خواستهٔ نخست درخواست می‌کند. بنابراین، توصیف دعوای جایگزین به اعتبار خواسـته به‌عنوان دعوایی مردد، مبنای موجه‌ای ندارد. از سـوی دیگر، در فرضی که خواسـتهٔ واحد بر اسباب متعدد طولی استوار باشد نیز دعوا را نمی‌توان مردد به اعتبار سـبب دانسـت؛ زیرا در این حالت خواهان ابتدا از دادگاه می‌خواهد که خواسته را بر اساس سبب «الف» ارزیابی کند و فقط در صورت نپذیرفتن آن سبب، سبب «ب» را مبنای بررسی قرار دهد. از این رو، در این مفهوم از دعوای جایگزین نیز، مرددبودن اسباب دعوا بین دو یا چند امر به نحوی که دادگاه نتواند تشخیص دهد دعوا متکی بر کدام سبب است، منتفی است.

به همین ترتیب، بین دعوای جایگزین و غیرجزمی تفاوت آشـکار وجود دارد؛ چراکه نظرات فقهـا که در بند ۹ مادهٔ ۸۴ قانون آیین دادرسـی مدنی بازتاب یافته اسـت، اساسـاً ناظر به دعوای جایگزین آن‌چنان‌که در این پژوهش اشـاره شـد، نیسـت. از این رو، نمی‌توان بدون درنظرگرفتن

خواسته یا سبب دوم در چهارچوب مقررات قابل شکایت خواهد بود.

خاستگاه مقررهٔ مزبور، آن را تفسیر کرد و مفاد آن را به دعوای جایگزین تسری بخشید. البته باید افزود که الحاق دعوای جایگزین به دعوای غیرجزمی سبب می‌شود در مواجههٔ محاکم با دعوای جایگزین، قرار رد دعوا وفق مادهٔ ۸۹ قانون آیین دادرسی مدنی صادر شود؛ حال آنکه این رویکرد هم برخلاف اصل قابل استماع‌بودن دعاوی است و هم فقها در خصوص رد دعوای غیرجزمی اختلاف‌نظر دارند. این واقعیت نشان می‌دهد که باید در تسری حکم بند ۹ مادهٔ ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی به مواردی مانند دعوای جایگزین احتیاط کرد.

هرچند رویهٔ قضایی غالب تمایل دارد با استناد به مادهٔ ۲ و بند ۹ مادهٔ ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی، دعوای جایگزین را با صدور قرار رد پاسخ دهد یا در رویکرد دیگر، تأکید بر این است که دعوای جایگزین با صدور اخطار رفع نقص پاسخ داده شود؛ به نظر می‌رسد موجه و منطقی‌ترین پاسخ در برخورد با دعوای جایگزین، استماع آن (بدون ارسال اخطار رفع نقص) است. آری، گذشته از نقشی که استماع دعوای جایگزین در بهینه‌سازی منابع محدود دادگستری در رسیدگی به پرونده‌ها دارد، سایر دلایل شنیدن این دعوا در حقوق کشورمان عبارت‌اند از نخست، اصل استماع دعوا است و در هیچ‌یک از قوانین و مقررات کنونی به‌ویژه قانون آیین دادرسی مدنی، تصریحی در خصوص عدم استماع دعوای جایگزین و حتی فراتر از آن، ارسال اخطار رفع نقص و یا اخذ توضیح از خواهان در مورد دعوای جایگزین وجود ندارد. دوم، راهکار استماع دعوا در خصوص یکی از مصادیق شایع دعوای جایگزین یعنی دعوای تقسیم ترکه در مواد ۳۰۰ تا ۳۲۶ قانون امور حسبی مورد پذیرش قانون‌گذار قرار گرفته است. سوم، با استماع دعوای جایگزین، از تحمیل تکلیف ما لا یُطاق بر خواهان که ناشی از عدم استماع دعوای جایگزین یا ارسال اخطار رفع نقص است، جلوگیری خواهد شد.

در پایان این پژوهش پیشنهادهایی به قانون‌گذارمان ارائه شده است:

طرح خواسته‌ها یا اسباب متعدد طولی، به شکل‌گیری دعوای جایگزین منجر می‌شود. در این وضعیت، پس از اینکه هریک از خواسته‌ها به‌طور جداگانه تقویم و هزینهٔ دادرسی بر مبنای آن پرداخت شود (به‌جز مواردی که ملاک تعیین هزینهٔ دادرسی، بهای خواسته نیست) و دعوا به مرجع صالح برای رسیدگی به خواستهٔ نخست تقدیم شود، به شرح آتی عمل می‌شود:

الف. اگر خواسته یا سبب نخست (حسب اینکه دعوا به اعتبار خواسته، جایگزین محسوب شود یا سبب) به دلیل احراز آنچه در خواسته یا سبب بعدی ذکر شده است، پذیرفته نشود، نسبت به آن رأی مقتضی صادر می‌شود و در ادامه، به خواسته یا سبب دوم رسیدگی و در این خصوص نیز رأی مقتضی صادر خواهد شد. شکایت از آرای صادره تابع مقررات و قواعد مربوطه است.

ب. اگر خواسته یا سبب نخست (حسب اینکه دعوا به اعتبار خواسته، جایگزین محسوب شود یا سبب) نه به دلیل احراز آنچه در خواسته یا سبب بعدی ذکر شده است، بلکه به دلیل عدم

احراز سایر ارکان ذی‌حقی خواهان در مورد خواسته یا سبب نخست و یا حتی امور شکلی پذیرفته نشود، نوبت به رسیدگی به خواسته یا سبب دوم نخواهد رسید. در این موقعیت، نسبت به خواسته یا سبب دوم می‌بایست قرار عدم استماع دعوا صادر شود. شکایت از آرای صادره تابع مقررات و قواعد مربوطه است.

ج. اگر خواسته یا سبب نخست (حسب اینکه دعوا به اعتبار خواسته، جایگزین محسوب شود یا سبب) پذیرفته شود و حکم نسبت به آن صادر شود، رسیدگی به خواسته یا سبب دوم سالبه به انتفاء موضوع خواهد بود و در این خصوص، قرار سقوط دعوا صادر می‌شود. شکایت از آرای صادره تابع مقررات و قواعد مربوطه است.

منابع

۱. افتخار جهرمی، گودرز و السان، مصطفی. (۱۴۰۱). **آیین دادرسی مدنی**، جلد سوم، تهران: میزان.
۲. بهرامی، احسان. (۱۴۰۰). **مصادیق عدول از قواعد دادرسی در دعوای فروش ترکه با نگرش به رویهٔ قضایی**، فصلنامه پژوهش‌های حقوقی، دورهٔ ۲۰، شمارهٔ ۴۵.
۳. بهرامی، احسان. (۱۴۰۱). **عدول از قاعدهٔ صلاحیت محلی و غیرقابل ابطال‌بودن حکم دادگاه در دعوای تقسیم ترکه**، فصلنامه پژوهش‌های حقوقی، دورهٔ ۲۱، شمارهٔ ۴۹.
۴. تبریزی، میرزا جواد. (بی‌تا). **أسس القضاء و الشهادة**، قم: دفتر مؤلف.
۵. جعفری لنگرودی، محمدجعفر. (۱۳۷۸). **مبسوط در ترمینولوژی حقوق**، جلد ۲، تهران: گنج دانش.
۶. جعفری لنگرودی، محمدجعفر. (۱۴۰۱). **دائرةالمعارف علوم اسلامی ـ قضایی**، جلد دوم، تهران: گنج دانش.
۷. جواهرکلام، محمدهادی و حدادی اردکانی، صمد. (۱۴۰۲). **معیارهای شناسایی تلف حکمی در حقوق اسلامی؛ با تحلیل ضابطهٔ انتقال به ثالث با حسن‌نیت در رویهٔ قضایی و طرح اصلاح قانون مدنی**، پژوهشنامه حقوق اسلامی، دورهٔ ۲۴، شمارهٔ ۵۹.
۸. حلی، محمد بن حسن بن یوسف (فخرالمحققین). (۱۳۸۷ ق). **إیضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد**، جلد چهارم، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۹. حیدری، سیروس و کیهان، محسن. (۱۴۰۱). **انحاء مختلف تصرف در سبب دعوای مدنی**، فصلنامه مطالعات حقوقی، دورهٔ ۱۴، شمارهٔ ۴.
۱۰. خدابخشی، عبدالله. (۱۳۹۹). **حقوق دعاوی**، جلد نخست، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۱. السان، مصطفی؛ بهرامی، احسان و الماسی، اکبر. (۱۴۰۳). **مصادیق دعوای مردد (غیرمنجز) و تکلیف دادگاه در مواجهه با آن؛ با تأکید بر رویهٔ قضایی**، مجله حقوقی دادگستری، دورهٔ ۸۸، شمارهٔ ۱۲۵.
۱۲. شمس، عبدالله. (۱۳۸۵). **آیین دادرسی مدنی (دورهٔ پیشرفته)**، جلد نخست، تهران: دراک.
۱۳. شمس، عبدالله. (۱۴۰۳). **آیین دادرسی مدنی (دورهٔ پیشرفته)**، جلد دوم، تهران: دراک.
۱۴. طباطبایی، محمد بن علی. (بی‌تا). **المناهل**، قم: مؤسسهٔ آل‌البیت علیهم‌السلام لإحیاء التراث.
۱۵. فتحی، بدیع. (۱۴۰۴). **دعوای جایگزین در دادرسی مدنی ایران، آمریکا و فرانسه**، فصلنامه پژوهش‌های حقوق تطبیقی، دورهٔ ۲۹، شمارهٔ ۱۲۹.
۱۶. فرحزادی، علی‌اکبر و میرنژاد بروجنی، رسول. (۱۳۹۹). **اصل قابل استماع بودن دعاوی در فقه اسلامی و حقوق ایران**، فصلنامه دیدگاه‌های حقوق قضایی، دورهٔ ۲۵، شمارهٔ ۸۹.

۱۷. فیروزی، محمود؛ ذاکری‌نیا، حانیه و کشاورز، مجتبی. (۱۴۰۳). **بررسی تطبیقی شیوهٔ تعیین خواسته در حقوق و رویهٔ قضایی ایران و فدرال آمریکا با محوریت دعوای جلب ثالث**، فصلنامه قضاوت، دورهٔ ۲۴، شمارهٔ ۱۲۰.
۱۸. قمی، میرزا ابوالقاسم. (۱۴۲۸ ق). **رسائل**، جلد دوم، قم: بوستان کتاب قم.
۱۹. گلپایگانی، سیدمحمدرضا. (۱۴۱۳ ق). **کتاب القضاء**، جلد نخست، قم: دارالقرآن الکریم.
۲۰. متین‌دفتری، احمد. (۱۴۰۲). **آیین دادرسی مدنی و بازرگانی**، تهران: مجد.
۲۱. محسنی، حسن و حیدری، نرگس. (۱۳۹۹). **تغییر خواسته و لزوم اخذ توضیح دربارهٔ خواستهٔ غیرمنجز (نقد و بررسی دادنامهٔ شمارهٔ ۹۳۰۹۹۷۰۹۰۷۰۰۰۵۴۱ مورخ ۱۳۹۳/۰۸/۲۸ شعبهٔ ۱۰ دیوان عالی کشور)**، فصلنامه قضاوت، دورهٔ ۲۰، شمارهٔ ۱۰۴.
۲۲. محسنی، حسن و ملک‌تبار فیروزجائی، هادی. (۱۴۰۰). **اشباه و نظایر ایرادات آیین دادرسی در فقه امامیه**، فصلنامه دانشنامه‌های حقوقی، دورهٔ ۴، شمارهٔ ۱۱.
۲۳. محقق حلی، جعفر بن حسن. (۱۴۰۸ ق). **شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام**، جلد چهارم، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۲۴. محقق داماد، سیدمصطفی. (۱۴۰۳). **قواعد فقه؛ بخش مدنی ۱**، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
۲۵. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد. (بی‌تا). **مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان**، جلد دوازدهم، قم: مؤسسة النشر الإسلامی.
۲۶. مهاجری، علی. (۱۳۹۷). **دورهٔ جدید مبسوط در آیین دادرسی مدنی**، جلد نخست، تهران: فکرسازان.
۲۷. مؤذنی، حمید و کیخا، محمدرضا. (۱۴۰۰). **قابل استماع بودن دعوا با دادخواست غیرقطعی**، فصلنامه جستارهای فقهی و اصولی، دورهٔ ۷، شمارهٔ ۲۳.
۲۸. نراقی، احمد بن محمدمهدی. (۱۴۱۵ ق). **مستند الشیعة**، جلد هفدهم، قم: مؤسسهٔ آل‌البیت علیهم‌السلام لإحیاء التراث.
۲۹. نهرینی، فریدون. (۱۳۹۸). **آیین دادرسی مدنی**، جلد دوم، تهران: گنج دانش.
۳۰. هرمزی، خیرالله. (۱۳۹۴). **شرایط قابل استماع بودن دعوا در فقه (شرحی بر بندهای ۳ و ۵ الی ۱۱ مادهٔ ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی)**، فصلنامه پژوهش حقوق خصوصی، دورهٔ ۱۳، شمارهٔ ۴.

آرای قضایی

۳۱. دادنامهٔ شمارهٔ ۰۰۲۳۳ مورخ ۱۳۹۳/۰۳/۲۵ صادره از شعبهٔ ۲۱۹ دادگاه عمومی حقوقی تهران.
۳۲. دادنامهٔ شمارهٔ ۱۲۰۵ مورخ ۲۸/۱۱/۱۳۹۴ صادره از شعبهٔ ۱۴ دادگاه عمومی حقوقی تهران.
۳۳. دادنامهٔ شمارهٔ ۱۴۰۱۵۰۳۹۰۰۰۴۶۱۲۴۶۶ مورخ ۱۴۰۱/۱۱/۰۸ صادره از شعبهٔ ۲۵ دادگاه عمومی حقوقی کرمانشاه.
۳۴. دادنامهٔ شمارهٔ ۱۴۰۲۱۱۳۹۰۰۰۱۳۲۷۹۰۳ مورخ ۱۴۰۲/۰۶/۱۹ صادره از شعبهٔ ۸ دادگاه عمومی حقوقی زنجان.
۳۵. دادنامهٔ شمارهٔ ۱۴۰۳۳۵۳۹۰۰۰۳۰۷۶۹۳۶ مورخ ۱۴۰۳/۰۴/۳۱ صادره از شعبهٔ ۱ دادگاه عمومی حقوقی ارومیه.
۳۶. دادنامهٔ شمارهٔ ۱۴۰۴۳۵۳۹۰۰۰۸۰۳۳۸۵۶ مورخ ۱۴۰۴/۱۰/۱۵ صادره از شعبهٔ ۱۵ دادگاه صلح ارومیه.
۳۷. دادنامهٔ شمارهٔ ۹۲۰۹۹۷۰۲۲۰۷۰۰۶۸۴ مورخ ۱۳۹۲/۰۸/۲۹ صادره از شعبهٔ ۷ دادگاه تجدیدنظر استان تهران.
۳۸. دادنامهٔ شمارهٔ ۹۴۰۹۹۷۲۱۳۰۷۰۰۶۱۷ مورخ ۱۳۹۴/۰۶/۲۲ صادره از شعبهٔ ۶۲ دادگاه تجدیدنظر استان تهران.
۳۹. دادنامهٔ شمارهٔ ۹۵۰۹۹۷۰۲۳۸۰۰۰۲۵۵ مورخ ۱۳۹۵/۰۳/۰۸ صادره از شعبهٔ ۵۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران.

سایر

۴۰. نظریهٔ شمارهٔ ۷/۱۴۰۰/۷۰ مورخ ۱۴۰۰/۰۲/۲۹ صادره از اداره کل حقوقی قوهٔ قضائیه.